

باطل در این خیال که....

- ۲ -

مقاله‌ای که در دوشماره پیش یغما از نظر تان گذشت یادداشت ناتمامی بود که مخلص آن را یک سال پیش از این نوشته بودم بدین نیت که منتشرش کنم تا اگر به ذائقه حساس ارباب دولت خوشایند آمد به چاره جوئی برخیزند و «سرچشمه» تباهی و انحراف را با «بیل» عنایتی ببندند. اما در همان ایام بر اثر یکی دو پیشامد مضیقہ آفرین مطبوعاتی چنان دستخوش حیرت و یأس و ندامت شدم، که قلم شکسته به کنجی خزیدم۔ بقول سعیدی۔ «صم بکم» به ناتمام رهایش کردم و دل از انتشارش بر گرفتم و یکباره فراموشش کردم.

دو ماهی پیش، به یاد آن مطلب نیمه کاره افتادم. پس از انتشار بخلاف انتظارم آن نوشته بحکم صراحت و صمیمیتی که در مضامینش موج می زد بحدی مورد توجه اهل نظر و در دآشنایان واقع گشت و آن مایه سروران و صاحب نظران به ادامه بحث تشویق کردند که در بیخ دانستم با همه تجارب تلخ و ناخوشایند، از بیان گفتنی‌ها سرباز زدن و مسأله‌ای بدین اهمیت و ضرورت را به سکوت و بی‌اعتنائی بر گذار کردن. اینک به حکم «گرچه دانی که نشنوند بگوی ...» دنباله آن مقاله:

گفته بودم گسترش ناپهناجر تحصیلات عالی و دل بستن به ارقام درشت کلاسها و دانشجویان دوره دانشگاهی، بی فراهم بودن مقدمات، عوارض مستقیم و ضمنی فراوانی دارد که هم اکنون گرفتار آنیم. در شماره گذشته به چند نتیجه نامبارک و فساد آفرین این شیوه اشارتی رفت که عموماً مربوط به اوضاع داخلی اجتماع خودمان بود، اما از اینها بدتر و چاره ناپذیرتر لطمه‌ای است که بر اثر صدور این ورق پاره‌های بی ارزش به حیثیت فرهنگی ایران وارد می شود در مجامع بین المللی.

همه دانشجویان و دانشگاهیان ما از این واقعیت تلخ و پوشش ناپذیر با خبرند که گواهینامه‌های دیپلم و لیسانس ما در مجامع دانشگاهی جهان بی ارزش است. اگر جوان تحصیلات دانشگاهی کرده لیسانس گرفته‌ای بخواهد در خارج از ایران به یکی از دانشگاههای معتبر وارد شود باید علاوه بر گذراندن امتحان زبان، در امتحان چند درس اصلی هم شرکت کند و توفیق یابد. این امتحان بدان معنی است که تصدیقنامه معلمان و استادان ایرانی ارزشی ندارد. ورقه لیسانسی که گرفته‌اید برای دل خوشی پر بدم نیست، اما اگر می‌خواهید درس

بخوانید و ادامه تحصیل بدهید باید درس‌های اساسی را دوباره امتحان بدهید و ثابت کنید که آن ورقه برات بی‌وجه و چک بی‌اعتبار نیست. و چنانکه شنیده‌ایم و می‌دانیم اثبات این مدعا معمولاً دوسالی برای دانشجوی ایرانی وقت می‌گیرد تا دوباره بنشینند و درس‌های گذرانده را بخوانند و بفهمند و امتحان بدهند.

دو سه سال پیش در یکی از دانشگاه‌های خارجی که دوره زبان و ادبیات فارسی داشت با یکی از استادان آن رشته اتفاق صحبتی افتاد. استاد ورقه‌ای به دستم داد که این را بخوان و تصحیح کن. موضوع ورقه سؤالی بود درباره مشخصات سبک عراقی در شعر فارسی. دانشجوی محترم باخط کج و موج و انشای نامربوط سراسر غلطی به سؤال استاد جوابی داده بود بدین مضمون که: «شاعران عراقی در بغداد می‌زیسته‌اند و مقارن با حمله اعراب به ایران آمده‌اند و به زبان عربی شعر گفته‌اند و سبک عراقی به وجود آمده است». این خلاصه مضمون جوابی بود که پشت و روی ورقه را پوشانده بود و خواندن خط نویسنده و درک مفهوم نوشته‌اش از لابلای عبارات پر غلط و بی‌مبدا و خبرش کلی مجاهده و ریاضت می‌خواست.

به گمانم یکی از دانشجویان خارجی دوره لیسانس زبان فارسی را در کشور خودش گذرانده است و می‌خواهد وارد دوره فوق لیسانس شود. بهانه تراشی کردم که برای خارجیان آموختن زبان فارسی و آشنائی با ادبیات آن در طول سه چهار سال دوره لیسانس البته که کار مشکلی است، باید وسایلی فراهم شود که دوسالی به ایران بیایند و زبان را از دهان مردم بیاموزند.

استاد محترم با لبخند تمسخر آمیزی سخنم را قطع کرد که: این دانشجو ایرانی است و لیسانس ادبیات خود را از ایران گرفته است و می‌خواهد دوره فوق لیسانس را در اینجا بگذراند.

این ماجرا به نظرم اغراق آمیز آمد و به حکم غرور ملی نخواستم واقعیت آن را بپذیرم، تا چند هفته پیش که نظیرش را به چشم خود دیدم. دانشجویی دوره لیسانس ادبیات فارسی را گذرانده بود و تنها یک درس باقیمانده بود که سلامتی آن راهم امتحان بدهد و بشود لیسانس زبان و ادبیات فارسی، و به عبارت روشن‌تر مجتهد صاحب نظر در ادبیات فارسی.

به دلالت بخت بد سروکار این آخرین پله معراج فکری و معنوی او با یکی از دوستان من افتاده بود. دانشجوی عزیز یک دوره کامل پنج‌ماهه در کلاس درس استاد حاضر شده و به توضیحات او درباره زندگی و شعر حافظ گوش داده و اینک برای گذراندن امتحان آمده است. همکار بنده برنامه کارش را به حکم ضرورت سبک کرده و «تخفیف» داده و قرار گذشته بوده است که شرح و معنی دم‌غزل حافظ را از همان غزل‌هایی که در کلاس تفسیر کرده بود، و جزوه نوشته بودند بخواند و بفهمد و امتحان بدهد، به انضمام خلاصه‌ای از شرح حال شاعر. همین‌و بس.

روز مصیبت فرا رسیده و به امتحان آمده و اینست محصول کار کسی که همه یکصد و چند واحد درس زبان و ادبیات فارسی را با نمره‌های درخشان گذرانده است و معلم سخت‌گیر و بی‌رحم و خدا نانش و و هزار عیبی چون رفیق بنده، زندگی او را تباہ کرده و جلو

ترقی او را گرفته است و مانع شده است که گروه ۵ استخدامی خود را به ۷ تبدیل کند یا ابلاغ کفالت و سرپرستی اداره را به ریاست و مدیر کلی .

۱- این شعر را معنی کنید:

ای دل بیا که تاب پناه خداری
زانج آستین کوتاه و دست دراز کرد

۲- در این بیت چه صنعت شعری بکار برده شده است.

سایه افکند حالی یا شب هجر
تا چه بازند شب روان خیال

۳- دل بستگی حافظ به امیر مبارزالدین بیشتر است یا به شیخ ابواسحق و اگر شعری در باره این دو پادشاه در دیوان حافظ سراغ دارید ذکر کنید

۴- شاه محمود مظفری به کمک چه کسانی بر شیراز مصلحت شد حکومتش چقدر طول کشید، روابطش با حافظ چگونه بود؟

جواب معنی شریک

ای دل من، قلب من، بیا تا رو به خدا کنیم و از آن آلودگی‌ها و نا پاکی‌ها دور شویم اگر چه آستین من کوتاه و پاره است ولی دست من دراز است برای خواسته خودم.

ملاحظه فرمودید. این دانشجو عروض را امتحان داده و قبول شده است، معانی و بیان عربی را امتحان داد و قبول شده است، تاریخ ادبیات دوهزار صفحه‌ای دکتر صفا را خوانده و لابد فهمیده است که نمره آورده است. قصاید خاقانی و ناصر خسرو و مسعود سعد و سنائی را فهمیده است که موفق شده است. باقی مانده همین یک درس حافظ است و بس.

اگر به خاطر تان مانده باشد در صدر قسمت نخستین مقاله نوشتم که ما ایرانیها افراط و تفریط‌های حیرت‌انگیز داریم. کسی را که یک تصدیق معافیت نظام یا موتور سواری جمل می‌کند دزد و جاعل و خطرناک می‌شناسیم و بالعکس و تنصیلاتش در جرایم معرفی می‌کنیم و به زندان می‌سپاریم اما بر سینه استادی که به دانشجویی در این پایه و مایه ورقه لیسانس می‌دهد مدال می‌نشانیم.

بگفت احوال ما برق جهان است
گهی بر طارم اعلی نشینیم
دمی پیدا و دیگر دم نماند
زمانی پیش پای خود نبینیم

چند سال پیش از دانشجویان سال دوم دانشکده‌ای که بهر حال چهارده سال زبان فارسی خوانده بودند امتحان می‌کردم یکی از سؤال‌هایشان این بود که معنی این بیت را در شعر معروف حمیدی، قطعه‌ی امواج سند، بنویسند. لازم به توضیح است که تمام این قطعه در کتاب درسی این دوستان دانشجو آمده بود و در کلاس درس کلمه به کلمه برایشان معنی شده بود. شعر این بود:

عنان باد پای خسته پیچید
چو برق و باد زی خرگاه آمد

جواب‌ها اغلب چنان حیرت‌انگیز بود که مخلص از تدریس در آن دانشکده یکبارہ معذرت خواستم. و اینک نمونه‌ای از جواب‌ها. یکی از دانشجویان نوشته بود: «باد توی دست و پاهای خسته‌اش پیچید و سیم برق را کشید و برد توی اسطبل» البته منظور از «اسطبل»

همان «اصطبل» است. به این ورقه و ورقه‌های همانندش نمره ندادم. معاون مدرسه تهدیدها کرد که: «خطرناک‌است، این شخص مورد نظر است، لازم است نمره بیاورده». عرض کردم از دست من کاری ساخته نیست. ورقه‌ها را بدهید دیگری تجدید نظر کند و تمام حق‌التدریس این دوره‌مراهم به او ببخشید که از گرفتن چنین پولی نفرت دارم. والیته که چنان کرد و شد.

از رشته‌های دیگر خبری ندارم. اما با این عبارت عامیانه «بیله‌دیگ بیله چنندره» آشنایم و گمان می‌کنم در رشته زبان و ادبیات فارسی تا آنجا که بنده باخبرم و می‌توانم از عهده اثباتش برآیم، درس‌های اخیر اوضاعی پیش آمده‌است که نتیجه ناگزیرش تلف کردن عمر هزاران دانشجوی پیرو جوان است و بی‌اعتبار کردن میراث ارزنده ملی‌ها و از ارزش انداختن تصدیق‌نامه‌های دانشگاهی.

هر مصیبتی که بر ما نازل می‌شود نتیجه مستقیم گزنا کرده پاره کردن است و تصمیم‌های خلق‌الساعه گرفتن و بی‌تکیه بر پشتوانه تجارب و شناسائی‌های مقدماتی کار را بدست‌هایاو-گران و ناپختگان سپردن. روزی که قانون جدید استخدام در آستانه تصویب بود چند نفری از عاقبت اندیشان، زبانهای ورق‌بازی را معاینه درخست‌خام دیدند و نوشند و منتشر نشد. نتیجه آن جلوگیری‌ها، اوضاع امروزین ادارات و سازمان‌های دولتی است و بی‌ارجی و آشفتگی تحصیلات دانشگاهی.

به خاطر داشته باشیم که اگر مصلحت باشد و بتوانیم برای خواندن و گذراندن دوره‌های پزشکی و فیزیک و شیمی و ریاضی دانشجوی به خارج بفرستیم، برای گرفتن تخصص در زبان و ادبیات فارسی نمی‌توانیم چنین کنیم. ظاهراً این تنها رشته‌ایست که باید در ایران وزیر دست استادان ایرانی خوانده شود. استاد خارجی - به هر کیفیتی که درس خوانده باشد و از هر استعداد و قریحه درخشانی که نصیب برده باشد - کمیتش در فهم و درک و ریزه‌کاری‌های شعر و نثر فارسی لنگ است. ممکن نیست به فیض شیوه علمی و سواس پژوهشی در کار مطالعه نسخه‌ها و چاپ انتقادی متون توفیقی نمیشود - که در آن هم‌جای اماها و اگرهای فراوانی است - اما درک مستقیم و متکی به قریحه شاهکارهای فارسی برای او آسان نیست. شاید این مدعا را به فراوانی در آثار منتشر شده آنان می‌توان جست و یافت. آنانکه نتوانسته‌اند چون مرحوم ادوارد براون از قریحه ایرانیان برای انتخاب شعر مدد گیرند، اغلب مرتکب اشتباهات عجیب و قهقهه‌انگیزی شده‌اند.

با این مقدمه اگر معتقدیم که زبان و ادب فارسی مهمترین شیرازه ملیت ما و از اساسی‌ترین ارکان فرهنگ و مدنیت ماست، اگر قبول داریم که به‌خاطر مصالح سیاسی و ملی، حفظ و ترویج این زبان و شناختن و شناساندن ارزشهای آن در درجه اول اهمیت قرارداد، از توجه به کیفیت تدریس آن نیز ناگزیریم.

متأسفانه امروز رشته‌زبان و ادبیات فارسی در کلیه دانشگاهها و مدارس عالی سر پناه امنی شده‌است، برای وامانندگان کنکورها. با معذرت‌خواهی از معدود در حکم معدومی که به‌سائمه ذوق‌ادبی بدین رشته روی آورده‌اند، از بیان این واقعبیت ناگزیرم که طبق ضوابط وزارت علوم و شرایطی که بر گذار کنندگان کنکورهای دانشگاهی همه ساله اعلام می‌کنند،

هر دیپلمه‌ای که از رشته‌های ریاضی و علوم و فنی و حتی تاریخ و جغرافیا و زبان خارجه و معقول و منقول و می‌ماند در «سطل» ادبیات فارسی سر اذیرش می‌کنند؛ و لاجرم در کلاسهای که باید پر مایه‌ترین دانشجویان با درخشان‌ترین استعدادها بنشینند و مشکل‌ترین و پرمایه‌ترین رشته‌ها را فراگیرند، مشتی از همه‌جا رانده پشت‌هردرمانده از نظام وظیفه گریخته گردآمده‌اند که پس از گذراندن چهارسالی، باری به‌ر صورت، بشوند لیسانسیه زبان و ادبیات فارسی. اگر کار زبان و ادب فارسی را نادانسته بدین روزگار کشانده‌ایم مرتکب حماقت محض شده‌ایم، و اگر دانسته چنین کرده‌اند باید عالی‌ترین نشان لیاقت را دریافت‌دارند به حکم و از دست کسانی که ریشه‌های قوی ملیت و دبستگی‌های عمیق فرهنگی را سد راه نفوذ استعماری خود می‌دانند و تمبیه‌ها کرده‌اند که آن را به‌هر قیمتی و به‌هر مشقتی درهم بشکنند. و درین مجاهده هشیارانه از هر راهی و به هر شکلی در می‌آیند. با پیش‌انداختن اذهان بلاهت‌پیشه در زیر لوای احساسات ملی می‌خواهند مردم را با زبان مولوی و سعدی و حافظ نا آشنا کنند؛ با تخطئه بزرگان ادب می‌خواهند جوانان را از تأسی بدانان و سپردن راه آنان بازدارند؛ با تمهیدات و سرمایه‌گذاری‌های خاصی کار را بدانجا می‌رسانند که دانشجوی ایرانی با نام بیهمتی و عطار و خیام و حافظ بکلی نا آشنا، و در عوض جزئیات زندگی حتی دختر خاله و آنا تا کریستی، و تقویم معاش روزانه «ارنست همینگ‌وی» را پیش چشم داشته باشد. و سرانجام رشته زبان و ادبیات فارسی را چنان خوار و سبک‌مایه و بسی‌ارزش می‌کنند که هر دانشجوی مستعدی از شنیدن نام آن رم‌کند و هر استاد صاحب مایه‌ای از تدریس در کلاسهای آن ننگه داشته باشد. اینها اگر حماقت نباشد خیانت است.

لیسانس فیزیک را با حقوق ده و پانزده هزار تومان مؤسسات دولتی و ملی استخدام می‌کنند، در حالیکه لیسانس ادبیات باید با دوهزار تومان به‌سمت ماشین‌نویس استخدام شود؛ و اگر تاب‌شنیدن حقیقت دارید همین دوهزار تومان هم زیاد است زیرا این جوانی که به نام لیسانسیه ادبیات فارسی در جستجوی کار برآمده است سواد و مایه‌ای ندارد که استحقاق حقوق بیشتری داشته باشد. لیسانسیه ادبیاتی که در چهارخط مطلب معمولی و پیش پا افتاده دست کم ده غلط املایی و انشائی داشته باشد، لیسانسیه ادبیاتی که از خواندن و فهمیدن ساده‌ترین مقالات روزنامه‌ها عاجز باشد، چه نفعی از وجود تلف‌گشته‌اش محتمل است که مزدی بیشترش بدهند.

وجود فراوان همین ورق‌پاره گرفتگان بی مایه است که رشته ادبیات فارسی را در اذهان مردم بدنام می‌کند و جوانان هوشمند را از آن فرار می‌دهد.

د ادامه دارد ،

